

نوشته: دکتر جمال مرسی بدر
ترجمه: علی محدث

میشل سروتوس

Michael Servetus

(۱۵۱۱-۱۵۵۳ م)

در قرن شانزدهم میلادی اروپا بزرگترین و عمیق‌ترین انقلاب دینی را - از آغاز مسیحیت تا آن زمان - می‌گذرانید. این انقلاب کلیسای غرب را بدو قسمت تقسیم نمود و پیروان «قدیس پطرس (۱)» را بدو شعبه پروتستان و کاتولیک منشعب کرد.

پرچمداران این انقلاب لوتر **Luther** در آلمان و زوینگلی **Zwingly** در سوئیس و کالوین **Calvin** - در فرانسه و بعد در سوئیس - و گروه دیگری بودند که نسلهای بعد نامشان را بفراموشی سپرد.

انقلاب بنام آزادی عقیده

این انقلاب بنام آزادی عقیده برپاشد و شعار آزادی از زیر اطاعت پاپ رم را که می -

۱ - پطرس مقدس (یا پطرس حواری) یکی از حواریون دوازده‌گانه عیسی و یکی از سه نفر اصحاب خاص او بود. نام او شمعون فرزند یونان و پیشه او ماهی‌گیری بود و پس از آنکه به مسیح ایمان آورد مسیح او را پطرس (یعنی سنگ عظیم) نامید و بریاست رسولان برگزید. مدتی در انطاکیه می‌زیست و بعد به رم رفت، با وجود فشارهای سخت بنیاد مسیحیت را در آنجا استوار کرد. و چنانکه می‌گویند در حدود سالهای ۶۶ تا ۶۸ میلادی در آن شهر شهید و مصلوب گشت. (مترجم).

پنداشت اوست که اموردین رابه مؤمنین می‌آموزد— برافراشت .

انقلابیون اعلام کردند که فهم کتب آسمانی حق مستقل هر مؤمنی است و برای فهم آن نیازی به اطاعت ازهیچ کس نیست. بااین حال درخلال این انقلاب آزاد وبدستور یکی از رهبران بزرگ وآزاده آن فاجعه کشته‌شدن میشل سروتوس اتفاق افتاد. اوراپس ازتعقیب‌مورد آزار قرارداده سپس زنده‌زنده سوزاندند زیرا اودرباره ذات خداوند رأی آزادی داشت که با عقیده کلیسای انقلابی آزاد جدید مخالف بود .

زندگی طوفانی

میشل سروه Michel Servet — این نام ، نام اسپانیائی اوست و شکل لاتینی آن سروتوس Servetus است — در ۲ سپتامبر سال ۱۵۱۱ در آراگون (ویلانوا) در اسپانیا از پدری اسپانیائی ومادری فرانسوی الاصل متولد شد. پدرش سردفتر اسناد رسمی بود و بیشتر زندگیش را در شهر «ویلانوا» در آراگون گذراند وهمانجا بود که میشل پرورش یافت . نخست کارپدری راپیشه کرده‌بود ولی قضاراه‌دیگری برای اوترسیم کرد .

شباهتهای اوباکیشوت

چنانکه می‌گویند هر اسپانیائی شباهتی با دون کیشوت (۱) دارد. میشل نیز شباهتهای زیاد جسمانی ونفسانی با پهلوان افسانه‌ای « دون کیشوت» داشت. ضعف بنیه، لاغری، ریش کوسه، جوش وخروش ودفاع از آنچه حق می‌دانست گرچه همه مردم بر ضد آن باشند نقاط برجسته‌اواوخصوصیات مشترک بین اودون کیشوت است .

۱— دون کیشوت رمانی است بزبان اسپانیائی بقلم سروانتس که یکی از شاهکارهای ادبیات جهان است. کتاب شرح حال نجیب زاده‌ای است باسم دون کیشوت که درعالم خیال خود می‌خواسته اصلاحاتی کند ولی درعالم واقع کارهای هجوی انجام می‌دهد. نسبت به فقرا و بیچارگان مهربان بود وبا آنان احساس همدردی می‌کرد ومی‌خواست به نفعشان کار کند. درعالم خیال باصلاحات عظیمی دست می‌زدیک خرابه را دژی می‌پنداشت ورهگذران رالشکریان دشمن. زنان خدمتگزار راحوریان بهشتی گمان می‌کرد. نوکری داشت که اسلحه دار ومهتر اوبود ودرعقل ودانش به مخدومش شباهت داشت ولی چون درعالم خیال نبود - واقعیتها را درک‌می‌کرد وچه بسا او را رهبری می‌نمود (مترجم) .

منشی مخصوص واعظ امپراطور

میشل سروه در «سرقسطه» Saragse به تحصیل دانش پرداخت. در آنجا بود که پدر روحانی «خوان دی کوینتان» واعظ امپراطور شارلکان (۲) او را شناخت و منشی به خصوصش گسردانید و با خود به «تولوز» برد. در آنجا اشتیاق جوان تند ذهن به الهیات آشکار شد و در موضوعات آن با دانشمندان کاتولیک پروتستان به مجادله پرداخت— بعد از آن با مخدومش به «اوگسبورگ» در آلمان رفت تا در شورای مذهبی معروف آن— که مواد سی و هشت گانه اساسی معتقدات کلیسای «لوتری» بتصویب رسید— شرکت کند.

عقیده اودرباره تثلیث و توحید

شورای کشیشان در سال ۱۵۳۰ تشکیل شد و در چنان موقعیتی خطیر که اعضای شورا مصمم به تصحیح عقیده و اصلاح کلیسا بودند، سروه به مخالفت با آراء ایشان برخاست، زیرا می دید از این اقدام و اصلاح نتیجه مثبتی عایدشان نخواهد شد. او که در آن هنگام بیست ساله بود معتقد بود شورای مذهبی «نیقیه» که عقیده ی تثلیث را در قرن چهارم رواج داد و اساس مسیحیت را بر آن بنا نهاد راه خطا رفته و تنها عقیده درست توحید است. سروه به یینی که دست یافته بود اکتفا نکرد بلکه با جدیت تصمیم گرفت دیگران را نیز بدان رهنمون گسردد. باین منظور با دانشمندان بزرگ الهیات در بسیاری از شهرهای اروپا دیدار کرد و برای قانع نمودن آنان گفتگوها نمود و ضرورت بنای عقیده جدیدی را بر مبنای توحید با آنان گوشزد کرد. ایشان نه تنها سخن او را نپذیرفتند بلکه همگی برضد او برخاسته بکفرش متهم کردند و به یهودیت یا اسلام نسبتش دادند.

این تهاجمات کافی بود با و بفهماند که سلامت در سکوت است، و اگر کسی بجز سروه می بود سکوت می کرد، ولی او کجا می توانست با آنهمه شور و جوشش از ابراز حقیقتی که بدان

۲— شارلکان یا شارل پنجم (۱۵۰۰ - ۱۵۵۸) پادشاه انگلیس، در ۱۵۱۶ به سلطنت رسید و مالک نواحی وسیعی شد. بلژیک و هلند و اسپانیا و آلمان و اطریش و ایتالیا و جزایر مدیترانه غربی و حتی قسمتی از آمریکا را تحت امر خود آورد. فرمانفرمای جهان نیز با ولتیب - داده اند. در تمام مدت حکومت گرفتار جنگها و انقلابات بود، جلو ترکان عثمانی را گرفت و بعد از کشمکش با پیروان لوتر سرانجام در ۱۵۵۰ بایشان آزادی عقیده داد و چون پیرو فرسوده شده بود در همین سال از سلطنت کناره گرفت و در صومعه ای به عبادت مشغول شد (مترجم).

دست یافته بود چشم ببوشد. باین جهت در سال ۱۵۳۱ اولین کتابش را بعنوان «خطای تثلیث» منتشر کرد و بعد از آن رساله دیگری بنام «گفتگوهائی درباره تثلیث» نشر نمود.

مخالفان پیاخته قتلش را خواستار شدند و او پنهان شد

با نشر کتاب و رساله فوق طوفانی پیاخته. علمای مذهب پروتستان و کاتولیک یک صدا به مخالفت برخاستند و همگی به تکفیر نویسنده کتاب و رساله مذکور حکم دادند و تأکید کردند که بایست این شخص به شدیدترین وجهی که کلیسا تا آن روزگار مثل آن رانسبت به مخالفان خود ندیده مجازات شود. چنین مجازاتی مرگ بود. باین ترتیب بود که سروه تحت تعقیب قرار گرفت و نام خود را به «میشل دی ویلنوو» (۱) تغییر داد، سپس برای تحصیل طب به پاریس رفت و در همان وقت نیز بکارهای دیگری دست زد؛ از آن جمله نزدیکی از ناشران به تصحیح فرسهای چاپی مشغول شد، و مقدمه گرانقدری بر جغرافی بطلمیوس که خود چاپ جدیدی از آن را منتشر می ساخت نوشت. نیز کتاب طبی مهمی درباره آشامیدنیها تألیف کرد و در آن حمله شدیدی به طب معاصر نمود که بسبب آن دشمنی های جدیدی بر ضداوانگیخته شد، و در سال ۱۵۳۸ کتابی در هیئت نوشت که بخاطر آن او را در پارلمان پاریس متهم به زندقه کردند ولیکن او توانست خود را از آن تهمت برهاند.

این کوششهای متنوع علمی از وسعت افق فکری سروه حکایت می کند. او دانشمندی الهی، لغوی، طبیب، ستاره شناس و جغرافی دان بود، و در دوره ای که افقی تنگ و محدود و فرهنگی فقیر بر جو آن حکمفرما بود او از یکایک علوم مذکور بهره فراوان داشت. تنگی افق معلومات معاصرانش راهیچ چیز بیش از این روشن نمی کند که او در فصل پانزدهم کتابش «خطای تثلیث» شرح دقیقی درباره گردش کوچک خون نوشته است، با این حال هیچ یک از ناقدان و نقض کنندگان آن کتاب «نتوانست به کشف او پی برد. تنها تاریخ علم است که نام او را در صفحات خود بعنوان کاشف گردش کوچک خون و اولین کسی که در این باره مطلب نوشته ثبت کرده است.

دورفرانسه

سروه سالهای چندی از زندگی آرام خود را در فرانسه (پاریس و لیون و وینه) به طبابت گذراند بدون آنکه کسی آگاه شود که این پزشک اسپانیائی «دی ویلنوو» همان سروه ملحد است

۱- این نام خانوادگی را به جهت انتساب به زادگاهش «ویلانووا» اختیار کرد.

که کلیسا در جستجوی سر او است .

نامه‌های او به «کالوین»

در طول این سالها سروه دعوت خود را به توحید فراموش نکرد، ولی اوضاع واحوال مانع از آن می‌شدند که او دعوت خود را علنی کند، لیکن شور و شوقی که بعقیده حق خود داشت او را بر آن داشت که بانوشتن نامه‌هایی به بزرگان دین آنان را باین عقیده متقاعد سازد .

بدی حادثه آن بود که ازین جماعت فوق، کالوین را برای این منظور برگزید. کالوین یکی از بنیان‌گذاران مذهب پروتستان و همان کسی بود که بعدها در ژنو— بعد از آنکه میشل در اثر فشار کاتولیک از فرانسه گریخته و بآن شهر پناه برده بود— او را ازین برد .

نامه‌های سروه مورد رضایت کالوین واقع نشد . او در آغاز خواست میشل را بخطای نظرش آگاه کند، ولی بعد در کار او درماند و از جواب او عاجز شد. کالوین از آن پس او را بهمه شناساند و آشکارا به زندقه و الحادش متهم ساخت و تهدید کرد که اگر بچنگ من افتد کیفرش خواهم کرد، حتی یک بار گفتم: اگر سروه وارد ژنو شود بهیچ وجه زنده ازین شهر بیرون نخواهد رفت .

کتاب بزرگ او «سیحیت جدید»

در این دوره سروه کتاب بزرگ خود «سیحیت جدید» را تألیف کرد، و باحسن ظنی که از خصوصیات حق‌گویان است نسخه‌ای از دست نویس آن را قبل از انتشار نزد کالوین فرستاد و عقیده او را نسبت به کتاب خود خواستار شد. کالوین جواب او را نداد و نسخه مذکور را نزد خود بعنوان دلیل کتبی زندقه و الحاد او نگه داشت .

سروه از رفتار کالوین احساس ترس نمود. تهدیدهای او نیز بدون تردید بگوشش رسیده بود لذا با نوشتن: «تو پیوسته معتقدی که من شیطان سرکشی هستم! این گونه سخنان را کنار گذار و دست نویس کتاب مرا باز فرست.» اما کالوین کتاب را برنگردانید .

چندسالی گذشت و سروه کتابش را که معتقد بود بآن اساس اصلاحی را بنا می‌کند که از اصلاحات کالوین و لوتر و زوینگلی ریشه دارتر خواهد بود منتشر کرد. از گفتن این مطلب بی-نیازیم که او کتاب بزرگ خود را که بالغ بر ۷۰۰ صفحه میشد مخفیانه بچاپ رسانید. در این چاپ که بسال ۱۵۵۳ منتشر شد اسم ناشر و محل طبع را نوشت و از نام خود تنها به M.S.V. سنده کرد (اشاره به میشل سروه دی ویلنو). بجزسه نسخه از چاپ مذکور، اکنون نسخه دیگری

باقی نمانده است. یکی از این سه نسخه در کتابخانه وین پایتخت اطریش و دومی در پاریس و سومی در ادنبره (ادنبورگ) موجود است.

بمحض انتشار کتاب فریاد کالوین برخاست. او کتاب سروه را رد محکمی بر کتاب خود «نظام مسیحیت» می‌شمرد که انجیل مذهب کالوینی پروتستان محسوب میشد. کالوین یکی از سریدانش را وادار کرد که نامه‌ای به اسقف وینه (همان شهر محل اقامت سروه در فرانسه) نوشته، سروه را با ویشناساند و بگوید که مؤلف کتاب هم اوست. شکی نیست که این عمل کالوین یعنی تحریک مقامات مذهبی کاتولیک بدشمنی با میشل که مخالف عقیدتی او بود، کاری بس ناپسند بوده است، زیرا خود کالوین از نخستین کسانی بود که از ظلم و فشار مقامات آن مذهب بجان آمده و بر آنان شوریده بوده است.

چون این خبر به «وینه» رسید سروه را گرفتند ولی او موفق بفرار شد؛ و شاید دوستش اسقف وینه راه فرار را برای او مهیا کرده بود. مقامات دینی شهر به محاکمه غیابی او اکتفا کردند و مجسمه پوشالی او را با چند نسخه از کتابش سوزاندند. این واقعه در هفدهم ژوئن سال ۱۵۵۳ اتفاق افتاد.

در چنگال دشمن کین توز

سروه از آن پس فراری شده در شهرها و دهکده‌ها متواری بود، و ما اکنون از سیر او و چگونگی سفرهای او در آن موقع چیز زیادی نمی‌دانیم. ولی چنانکه برمی‌آید اومی خواسته خود را به ایتالیا برساند اما بسبب نامعلومی راه ژنو را برمی‌گزیند. این بزرگترین خطای او بود و چه زود تاوان سنگین آن را پرداخت.

سروه روز سیزدهم اوت به ژنو رسید و در مسافرخانه «شکوفه» منزل گرفت. روز بعد که یکشنبه بود در نماز کلیسای بزرگ شهر حضور یافت، با آنکه اجتناب از این امر لازم بود چون می‌دانست که هر غریبی در آن جمعیت بزودی شناخته می‌شود، و نیز می‌دانست که دشمن کینه‌توزش کالوین در جمع فوق‌به موعظه خواهد پرداخت و مسلماً او را می‌شناسد، زیرا هر دو در زمان تحصیل طب در پاریس دوست بوده‌اند.

با این حال سروه وارد آن جمع شد و بلافاصله پس از نماز او را گرفتند. باین ترتیب دشمن کالوین در چنگال خشم‌آلود او اسیر گشت و این اسارت مقدمه مرگ بود. اگر کسی بجز کالوین اسرونی کننده ژنو بود سخت‌ترین کیفری که برای سروه در نظر می‌گرفت تبعید او از ژنو بود. همچنانکه خود سروه چنین انتظاری داشت— اما کالوین متعصب و خود رأی معتقد بود دعوت سروه که مخالف دعوت اوست جرم بزرگی است، و مرگ کیفر مرتکب آن است.

بازداشت سروه در ژنو که فقط غریبه رهگذری بود و هیچ جرمی مرتکب نشده بود مخالفت آشکاری با همه قوانین جاری بود، اما قوانین مزبور در برابر رئیس روحانی و حاکم مطلق شهر که سرسروه زندیق را می خواست چه می توانست کرد؟ ولتر مدافع آزادی و مبارز برضد تعصبات ناروا بهترین تعبیر منصفانه را از این عمل ظالمانه کرده است، می گوید: «بازداشت سروه در ژنو جایی که نه کتبش را منتشر ساخته و نه دعوتی به عقیده اش نموده بود، و بالنتیجه خارج از حوزه قضائی آنجا بود، عملی بوده است وحشیانه و برخلاف همه قوانین جهان».

محاكمه او در دادگاه شهر

وقایعی که بعد از این اتفاق افتاد نشان داد که بازداشت او تنها بازداشت یک رهگذر عادی نبوده است. او را برای محاكمه به دادگاه شهر کشیدند و دادگاه را بشکل یک دادگاه جنائی ترتیب دادند. متهم در دادگاه اعلام کرد که این دادگاه غیر دینی مرجعی نیست که بتواند درباره اختلاف عقیدتی من تحقیق کند. متهم از قضات خواست که در زندان با او بطور انسانی رفتار کنند. غیر از رفتار خشونت آمیزی که با او پیش گرفته بودند. دست و پایش را بازنجیر بسته و در چاه تاریک نمناکی انداخته بودند، حتی از حداقل ضروریات بهداشتی محروم بود. سروه در بیان خواسته هایش تلاش بیهوده می کرد و نه تنها پاسخش نگفتند بلکه دشمنش کالوین او را هدف تیرهای اتهام ساخته بود.

دفاع در برابر قضات

با این حال سروه دانشمند دفاع شایسته ای از خود نمود و همه انتظار تبریئه یا در صورت مجازات کیفری ساده مثل تبعید از شهر را درباره او متوقع بودند. اینجا بود که کالوین خود را ناگزیر دید تا با تمام نفوذش در محاكمه دخالت کند. انگیزه او نسبت باین اقدام فقط دشمنی و تعصب کورکورانه نبود بلکه انگیزه سیاسی دیگری هم داشت، چون همین دادگاه اندکی پیش حکم به برائت یکی از مخالفان دیگر کالوین «راهب پولسیک» داده بود. او در مسأله قضا و قدر با کالوین اختلاف عقیده داشت. او معتقد به اختیار و آزادی عمل بود و حال آنکه - کالوین جبری متعصبی بود برائت پولسیک تأثیر بسیار زیادی در پائین آوردن نفوذ دینی کالوین داشت و موقعیت سیاسی او را نیز متزلزل کرده بود. بنابراین اوضاع بهیچ وجه ایجاب نمی کرد که مخالف دیگری از مخالفان کالوین - رئیس و معلم ستیزه جوی شهر - تبریئه و آزاد شود. کالوین از دادگاه اجازه خواست که در جلسه محاكمه حضور یابد. طبیعی است که باو این اجازه داده

شد. در طول جلسات محاکمه که دوماه و هشت روز طول کشید کالوین اتهامات فراوانی به دشمنش وارد آورد و اورا به مناقشات و بحثهای دینی کشانید. موضوعات این مجادلات مطالبی بود که سروه نظریه های آزادی درباره آنها داشت و بالنتیجه آراء او با عقاید قضات تصادم داشت باین شکل بود که کالوین توانست مسیر محاکمه و رأی قضات را تغییر داده به مطلوب خود که اعدام سروه بود دست یابد.

دادگاه حکم به سوزاندن سروه داد

دریست و ششم اکتبر سال ۱۵۵۳ دادگاه به سوزاندن سروه حکم داد و روز بعد را برای این منظور معین کرد، و فرار شد حکم اعدام بر روی تپه شامپل در ژنو اجرا شود. کالوین باین پیروزی قناعت نکرد بلکه خواست پیروزی بزرگتری بدست آورد و در هنگام یأس و نومیدی سروه از او اعتراف بگیرد که بر باطل بوده و او خود بر حق بوده است. اما سروه چنین اعترافی نکرد و ترجیح داد با قلبی سلیم خدای خود را ملاقات کند، و دشمنش که به جبر بر او چیره شده بود اجازه نداد که بر روحش استیلا یابد، و پیروزی حقیقی پیروزی بر روح است.

سروه پس از نیم ساعت سوختن جان داد

کوششهای دادگاه به منظور اینکه سروه را وادار کنند تا دست از آن عقاید که زندگیش را بر سر آنها نهاده بود بردارد به نتیجه نرسید. دادگاه نیز تخفیفی در حکم خود نداد یا حتی در نوع مجازات تغییری قائل نشد تا او را بشکلی اعدام کنند که عذابش از سوزاندن کمتر باشد. در ساعت ۱۱ صبح روز بیست و هفتم اکتبر سال ۱۵۵۳ سروه از زندان خارج شد، سرش را برافراشته بود و بین نگاهبانانش تا میدان جلوی دادگاه آمد. در آنجا حکم اعدام در حضور جمعیت انبوهی که گردآمده بودند خوانده شد. سپس در سوکب غم آلودی تا تپه شامپل پیاده رفت. در آنجا آلات اعدام رانصب کرده بودند. اورا به ستونی چوبی بزنجیر کشیدند و هیزمهای فراوانی بدور او گرد آوردند و دست نویس کتاب او را بر روی هیزما نهادند- این کتاب همان بود که سالها پیش نزد کالوین فرستاده بود- نسخه چاپی دیگری از همان کتاب کنار آن گذاشتند سپس آتش افروختند. شعله های آتش بمدت نیم ساعت پیکر آن رادسرد رامی سوزاند و او چنین عذاب غیر قابل وصفی را تحمل کرد و سرانجام جان داد.

یاد جاودانی او

فاجعه شهادت میشل سروه چنین پایان آمد. فاجعه ای که در واقع نقطه سیاهی در تاریخ زندگی کالوین است که تمام نیکی های این مصلح دینی بزرگ (!) هم آن رامحو نمی کند. و

چنین بود که زندگی دنیوی سرور به پایان رسید، اما یاد او در دفتر آزاداندیشان جاودان خواهد ماند. نیز بذری که در کشت زار دین کاشت پس از چندین قرن ثمر داد. ثمره اش همان « کینه یکتا پرستان » است که فرقه ای از مسیحیت می باشد و پیروان فراوانی دارد و خصوصاً در انگلیس و ایالات متحده آمریکا پراکنده اند. آنان سرور را دیده یک رهبر بزرگ می نگرند و او را از بنیاد گذاران و ایجاد کنندگان مذهب خود می دانند.

پشیمانی اهالی ژنو

سرانجام دردناک سرور اثر جانگدازی در ضمیر مردم — چه معاصرانش و چه نسلهای بعد — بجا گذاشت بخصوص اهالی ژنو که بدون تردید مسئولیت ادبی خود را در سکوت در برابر ظلم و تسلیم مردی یکتا پرست به جلادان درک کردند، شهرشان همچون اورشلیم در زمان مسیح به «شهر ستمکار» تبدیل شده بود. خردمندان ژنو از این عمل سخت پشیمان شدند و این پشیمانی پس از گذشت چند قرن از آن حادثه دردناک بصورت سنگ یادبودی که در سال ۱۹۰۳ بر روی تپه شامپل و همانجا که سرور را سوزاندند برپا شدند عکس گشت. این سنگ همانست که بر یک روی آن عبارت زیر را می خوانیم :

« ما فرزندان کالوین در عین حال که مصلح بزرگ خود را ارج می نهیم و بفضل او معترفیم خطائی را که خطای زندگی او بود زشت می شماریم و با همه نیرویمان به آزادی فکر — آزادی بی که موافق با مبانی مستحکم انجیل و اصلاح اخیر است — ایمان داریم؛ این سنگ یادبود کفاره گناهان را در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۰۳ برپا می داریم. »

بر روی دیگر لوحه مذکور نام سرور با تاریخ ولادت و شهادتش نقش شده است. من یک بار بدیدن آن رفتم — نزدیک آن مزار خیابان کوچکی است که بنام سرور نامگذاری شده است — کنار آن گروهی از یکتا پرستان آمریکایی را دیدم که برای زیارت آن عرض اقیانوس را پیموده بودند. بین ما گفتگوی کوتاهی درباره توحید در سایه آن سنگ متواضع که برای جاودان نگه داشتن یاد آن شهید توحید برپا شده بود جریان یافت. سنگ یادبود ژنو تنها قدر دانسی دنیا از سرور و اظهار تنفر آزاداندیشان از ظلمی که بر او رفت نبود بلکه در شهر « انماس » در فرانسه مجسمه او را بسال ۱۹۰۸ بر افراشتند و برای آن از همه جهان پول گردآوری کردند. در « مون روژ » نزدیک پاریس نیز لوحه یادبود سومی برای او برپا داشتند، و بعد در سال ۱۹۱۱ لوحه یادبود چهارمی در « وینه » همانجا که اوقستی از زندگیش را گذراند برپا نمودند.

عقیده اجباری نیست

اگر تعصب دینی شهادت سروه را موجب شد، در عوض چشم بسیاری از مردم را به آزادی عقیده باز نمود و آنان آسخت که تسامح و گذشت را جایگزین تعصبات بایست کرد. و این خود خونبھائی است که روح این شهید را در جایگاه بلند خود بین ارواح شهدای راه حق و مدافعان آزادی در هر زمان و مکان شادمان خواهد نمود.*

سراج

- R. H. Brinton, Hunted Heretic, 1953 .
- E. M. Wilbur, A History of unitarianism, Vol. 1, 1945 .
- A. Dufour & H. Kingdon , Les Registres de La Venerable Compagnie 1962, Chapitre intitule, Le Proces de Michel Servet .
- Stefan Zwicg, The Right to Heresy, 1936 .



* این مقاله را دکتر جمال مرسی بدر در مجله العربی (چاپ کویت - شماره ۱۹۹ جمادی الاولی ۱۳۹۵ - ژوئن ۱۹۷۵) نوشته است .